

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

مرده شوی جرمنی

حاجبی از قصه های نوجوانی یاد کرد
در شگفت آورد مرا و لحظه ای دلشاد کرد
گفت! بودم بی خبر از شهوت و کار دگر
شستن یک مرده ای، این بنده را معتاد کرد
لخت و عریان، روی تخته بود از اهل عرب
جلد زیبا و ظریفش، شهوتی ایجاد کرد
قهوه ئی رنگ و مُجلا و مُصفا، با نمک
در درون سینه دل، از دیدنش فریاد کرد
تا سر انگشتم به جلد آن پسر کردی تماس
انقلابی شد به پا و، عقل را بر باد کرد
شست و شوئی کردمش با آب عشقی، در بغل
شهوت آن لحظه ما را، ناگهان استاد کرد
یک تخلص کسب کردم (مرده شوی جرمنی)
این لقب را بی سند، دولت به من امداد کرد
چای، گرم و آب، سرد و نان، اندر روغن است
نوش جان آن کسی کو، کار بی اسناد کرد
با خبر از ماجرا شد حضرت بابا و زود

دختری پیدا نمود و بنده را نامزاد کرد
گفتمش : بابا ! مرا شد مسلک و شوقِ دگر
نان و حلوا ، کی توانی بخش در اعیاد کرد
مدتی بگذشت و افتادم به فکری دیگری
تا ز راهِ دین ، دکانِ نوی آباد کرد
در مجالس ، بر منابر ، خطبه و ختم و دعا
مرده را ناشاد و اما ، زنده ها را شاد کرد
گر بود تکفین و تدفین و نماز و شست و شو
جمله را انجام داد و خطبه ای ایراد کرد
بهرِ ختم و فاتحه ، هم هفتگی و روزِ چل
جیبِ خود پر اویز و از دیگران پر باد کرد
دین و مذهب را چنان پیچم به هم ، تا دیگران
بهرِ حلِ این معما ، بنده را استاد کرد
آیه ها را معنی و تفسیر بشنو ، رنگ رنگ
صد هزاران لعنت و نفرین بی بنیاد کرد
آبِ حوضِ دیگرانرا خیت کردن ، خیت خیت
دیگران را ماهی اما ، خویش را صیاد کرد
کاسبی بی ماندارد ، احتیاجِ سیم و زر
شکرِ یزدان را ز ارث و وارث و اجداد کرد
« نعمتا » کردی رقم ، این داستانِ مرده شوی
پس توکل بر خدا ، تا هرچه بادا باد کرد